

قرآن و مشروعیت جهاد ابتدایی

محمدجواد فاضل لنکرانی*

چکیده

یکی از مباحث مهم تفسیری، فقهی و تاریخی در دین مبین اسلام، بحث «جهاد» است که در کتب فقهی به نام کتاب الجهاد شناخته می‌شود و فروع بسیار مهمی دارد. در گستره این بحث مهم، بحث «جهاد ابتدایی» یکی از جستارهای پُربحث و چالش‌برانگیز در عصر غیبت به‌شمار می‌رود؛ بحثی که فهم نادرست آن باعث شده است برخی آن را دستاویز حمله به دین اسلام قرار دهند و آن را دین جنگ معرفی کنند، درحالی‌که طبق نظر اسلام، اصل نه صلح است و نه جنگ، بلکه مسئله به اختلاف موارد گوناگون است؛ باوجوداین، اصل مشروعیت جهاد ابتدایی از مسائل اجماعی اسلامی است که دلایل عقلی و نقلی فراوانی بر اقامه آن وارد شده است.

نوشتار حاضر پس از تبیین اهداف اسلام از برپایی جهاد ابتدایی، به بررسی آیات و نقل و نقد نظر موافقان و مخالفان جهاد ابتدایی در این باره می‌پردازد. گفتنی است ادله دیگر همچون اجماع و ضرورت دینی و ادله روایی متعددی در این باره ارائه شده است، ولی موضوع مقاله پیش رو فقط بررسی ادله قرآنی جهاد ابتدایی می‌باشد.

واژگان کلیدی: جهاد، جهاد دفاعی، جهاد ابتدایی، کتاب الجهاد، صلح و جنگ در اسلام.

* استاد درس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و رئیس مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).

مقدمه

بر اساس تقسیم فقهی و تفسیری مشهور فقیهان و مفسران، در اسلام دو نوع جهاد هست که عبارت‌اند از «جهاد دفاعی» و «جهاد ابتدایی». روشن است که جهاد دفاعی، به همان مقابله و پیکار مسلمانان با کافران ذمی و غیرذمی، مشرکان و یاغیان مهاجم به سرزمین‌های اسلامی اطلاق می‌شود که به قصد تعدی و تجاوز به جان و ناموس مسلمانان، تصرف زمین و خانه و غصب اموال، املاک، مستغلات و دارایی‌ها یا اخراج مسلمانان از موطن و سرزمین اسلامی انجام شده است.

اما برای جهاد ابتدایی، تعریف دقیق و جامعی در کلمات فقها و مفسران، ذکر نشده است و اگر هم ذکر شده باشد، حدود و ثغور آن به خوبی بیان نشده است؛ از این رو اکنون دو تعریف اجمالی مطرح می‌شود تا در ادامه مقاله و با بررسی ادله جهاد ابتدایی، به تعریف دقیق و جامعی از میان این دو تعریف برسیم یا به تعریف سوم دست یابیم.

تعریف نخست جهاد ابتدایی، دو قید دارد؛ بدین بیان که جهاد ابتدایی، به آغازگری جهاد از سوی مسلمانان، ضد کافران و مشرکانی اطلاق می‌شود که از ناحیه آنان نه تنها «تهاجم بالفعل»، بلکه حتی «تهاجم بالقوه» نیز وجود نداشته باشد؛ بدین معنا که حتی ترس هجوم نیز از جانب کفار و مشرکان، ضد مسلمانان وجود نداشته باشد؛ یعنی مشرکان و کافران حتی مشغول فتنه‌انگیزی و توطئه نیز نباشند.

از کلمات برخی فقها، قید نخست و از کلام برخی دیگر، هر دو قید استفاده می‌شود (جصاص، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۶۵ / قرطبی، ۱۴۰۵، ص ۳۵۳-۳۵۴).

تعریف دوم جهاد ابتدایی، به آغازگری جهاد از سوی مسلمانان، ضد کافران و مشرکانی اطلاق می‌شود که از ناحیه آنان هر چند «تهاجم بالفعل» وجود نداشته باشد، ولی «تهاجم بالقوه» وجود داشته باشد؛ بدین معنا که زمینه فتنه‌انگیزی و جنگ‌افروزی آنان و اشتغال به توطئه‌چینی ضد مسلمانان وجود دارد یا در حال انجام است.

در برابر تقسیم دوگانه مشهور به ابتدایی و دفاعی، دو دیدگاه وجود دارد: گروه نخست، هر چند اصل تقسیم مشهور را پذیرفته‌اند، مدعی‌اند که حقیقت جهاد ابتدایی به جهاد دفاعی بازمی‌گردد؛ زیرا از نظر ایشان، تشریح جهاد ابتدایی برای دفاع از دین و

دعوت الهی بوده است؛ از این رو جواز آن مقید به مخاطره افتادن دین توسط کافران و مشرکان بوده و اسلام نسبت به حمله بر کفار و مشرکانی که اذیت، آزار و نقشه‌ای ندارند، اجازه مطلق صادر نکرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۶ / مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۱)؛ پس باید بررسی شود آیا این مدعا مقرون به صحت است یا خیر؟ برخی دیگر همچون صاحب تفسیر المنار، اساساً تقسیم مشهور را تقسیم درستی نمی‌دانند و از ریشه منکر وجود جهاد ابتدایی می‌شوند؛ با این ادعا که:

از آیات قرآن استفاده می‌شود که جهاد فقط در فرضی جایز است که کافران و مشرکان به مسلمانان حمله کنند و در این صورت اسلام اجازه دفاع و مقابله به مسلمانان داده است و تمام آیات جهاد فقط در مورد جهاد دفاعی است؛ حتی تمام جنگ‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ داشته، دفاعی بوده است (ر.ک: صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۴، ص ۳۱).

برخی پیروان این نگرش، پا را فراتر از انکار وجود جهاد ابتدایی گذاشته‌اند و مدعی شده‌اند:

آنچه فقها گفته‌اند این است که جهاد اصلی در اسلام این است که دین با جنگ ابتدایی و قدرت اسلحه بر مردمی که اسلام را قبول ندارند، اگرچه بی‌آزار باشند، تحمیل شود و این یک تکلیف الهی است ... در حالی که آنچه در قرآن و سیره پیامبر ﷺ هست، این است که ... جنگ ابتدایی با کفار بی‌آزار تحریم شده است ... به این نتیجه رسیدم که جهاد به گونه‌ای که در قرآن و سیره پیامبر ﷺ هست، با آنچه فقها در متون فقهی نوشته‌اند، در دو قطب مخالف قرار دارند (همان، ص ۱۱).

این ادعاها به دلایل گوناگون باطل است؛ از جمله اینکه برخی از جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ دفاعی نبود، بلکه ابتدایی بود. دیگر اینکه با استناد به آیات و روایات، ثابت خواهد شد که این نوع جهاد، نه تنها در اسلام مشروع است، بلکه در برخی موارد واجب نیز هست؛ بر این اساس آنچه فقهای عظام نسبت به جهاد ابتدایی فرمودند، کاملاً برگرفته از قرآن کریم بوده و هست و ادعای مدعی خلاف قرآن است.

در جهاد ابتدایی دو مقام مطرح می‌شود؛ مقام نخست، اصل مشروعیت و وجوب اقامه جهاد ابتدایی در اسلام؛ مقام دوم، لزوم یا شرطیت اذن معصوم در اقامه جهاد ابتدایی.

در مقام نخست، دو نظریه وجود دارد:

نظریه نخست، نظر نوادری که منکر اصل جهاد ابتدایی در اسلام شدند و فقط جهاد دفاعی را برگرفته از آیات قرآن می‌شمارند. بر پایه نظر این عده، دیگر نوبت به مقام دوم نمی‌رسد که آیا اذن معصوم^ع در جهاد ابتدایی لازم است یا خیر؟ نظریه دوم، نظر مشهور فقها که جهاد ابتدایی را در اسلام از امور مشروع و واجب می‌دانند. روشن است که در این صورت، مجال مقام دوم به دست می‌آید که آیا اذن معصوم^ع در جهاد ابتدایی شرط است یا حتی به اذن فقیه نیز نیاز ندارد و بنابر نظر عموم مسلمانان است.

در مقاله پیش رو، فقط از مقام نخست بحث می‌شود و بحث از مقام دوم، مجال دیگری می‌طلبد. سیر مطالب نوشتار حاضر بدین صورت است که ابتدا به عنوان بحث مقدماتی، از اهداف اسلام از تشریح جهاد ابتدایی بحث می‌کنیم. سپس آیات جهاد، بحث و بررسی می‌شود. آنگاه از اینکه این آیات منسوخ شده‌اند یا منسوخ نشده‌اند بحث می‌شود و در نهایت نتیجه و جمع‌بندی مباحث ارائه می‌شود.

۱. اهداف اسلام از تشریح جهاد ابتدایی

به طور مسلم در اقامه جهاد ابتدایی، مسئله کشورگشایی، قدرت‌طلبی و شوکت‌خواهی شخصی یا حکومتی محل نزاع نیست، ولی آنچه محل نزاع است اینکه آیا اسلام، جهادی با عنوان دعوت کفار و مشرکان به اسلام دارد یا خیر؟

بی‌شک اصل اولیه در حرکت اسلام، بر پایه دعوت و فراخوان بوده است، نه جنگ و ستیز؛ دعوتی چندمرحله‌ای که نخستین آن، فراخوانی پیامبر اکرم^ص یا ائمه معصوم^ع از مشرکان و کافران برای تسلیم شدن در برابر خداوند یکتا بود. دعوتی برای اعلام کلمه توحید و اعزاز اسلام. دعوتی بدون حمله و با لشکرکشی مشروط. دعوتی گام به گام و مستند به آیات قرآن.

پس از سیر مراحل دعوت اسلامی، اذن بر جهاد صادر شد؛ جهادی چندمرحله‌ای و گام به گام و مستند به آیات قرآن که سیر اجمالی مراحل آن عبارت‌اند از: مرحله نخست،

اجازه و اذن بر جنگ و مقاتله با آزاردهندگان، شکنجه‌گران و تحریم‌کنندگان نومسلمانان مظلوم که در آیه ۳۹ سوره مبارکه حج، شرح آن آمده است؛ مرحله دوم، وجوب جنگ و مقاتله که در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره مبارکه بقره بیان آن آمده است.

پس از پذیرش اصل وجود جهاد ابتدایی در قالب دو تعریف یادشده، این پرسش مطرح می‌شود که اساساً هدف از چنین جهادی در اسلام چیست و به چه دلیل جهاد ابتدایی تشریح شده است؟ پاسخ اینکه در قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام اهدافی برای اقامه جهاد ابتدایی اشاره شده است که به اختصار عبارت‌اند از: هدف نخست، ریشه‌کنی شرک؛ مستفاد از فراز «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» در آیه ۱۹۱ سوره بقره و روشن خواهیم ساخت که فتنه به معنای توطئه نیست، بلکه به معنای شرک است؛ هدف دوم، حاکمیت دین الهی در برابر حاکمیت خواهش‌های نفسانی؛ مستفاد از فراز «وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره؛ هدف سوم، احیای مراکز توحیدی و عبادی الهی در برابر مراکز فساد و فحشا؛ مستفاد از آیه «لَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمْتُ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ» در آیه ۴۰ سوره حج؛ هدف چهارم، عزت و عظمت اسلام و ذلت شرک که با جهاد محقق می‌شود؛ مستفاد از روایت حضرت زهرا علیها‌السلام که فرمود: «وَالْجِهَادُ عِزٌّ لِلْإِسْلَامِ» (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۶۷)؛ هدف پنجم، سامان امور دین و دنیا و رفع آشفتگی‌های عقیدتی که در روایات اشاره شده است؛ مستفاد از روایت امیر مؤمنان علیه‌السلام که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَّمَهُ وَجَعَلَهُ نَصْرَهُ وَنَاصِرَهُ وَاللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَآدِينٌ إِلَّا بِهِ» (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۵).

۲. تبیین و تحلیل آیات جهاد

فرع دینی «جهاد ابتدایی» نه تنها به اتفاق فریقین یکی از فرایض و واجبات کفایی اسلام است، بلکه علاوه بر وجوب کفایی، رکنی از ارکان اسلام نیز خوانده شده است تا آنجا که صاحب جواهر (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۸) و حتی پیش از ایشان ابن سعید حلّی، مسئله وجوب جهاد ابتدایی را همانند مسائل ضروری دین اسلام دانسته‌اند (ر.ک: حلّی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۳۳). مسئله‌ای که مهم‌ترین دلیل بر وجوب

کفای آن، آیات قرآن است. البته مستند مشروعیت و وجوب کفای جهاد ابتدایی، فقط آیات شریفه نیستند، بلکه اجماع و ضرورت دینی و نیز روایات متعدد نیز قابل اشاره‌اند، ولی مقاله حاضر فقط به بررسی آیات در این باره می‌پردازد. در بحث آیات، نخست باید سیر تشریح فرع دینی جهاد بررسی شود و سپس استدلال به آیات تبیین شود.

۲-۱. سیر تشریح آیات جهاد در قرآن

باتوجه به تعدد آیات قرآن در باب جهاد، مشهور فقها معتقدند این آیات بر وجوب جهاد ابتدایی دلالت دارند؛ هرچند قول شاذ و نادری نیز عکس این مطلب را استفاده کرده است. البته همه فروع دینی در مدینه تشریح نشد، بلکه بعضی از آنها همچون مسئله اذن در جهاد، پیش از هجرت به مدینه و در مکه تشریح تدریجی آن آغاز شد، سپس همچون مسئله خمر و ربا، سایر مراحل تشریح تدریجی آن در مدینه تکمیل گردید. در موضوع جهاد، دو تقسیم در میان کلمات فقها و مفسران برای مراحل تشریح جهاد ابتدایی به چشم می‌خورد؛ تقسیم نخست، در کلمات علامه طباطبایی دیده می‌شود که آیات جهاد دو مرحله‌ای دانسته شده است. مرحله‌ای که قتال غیرمشروع و مرحله‌ای که قتال مشروع بوده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۴). تقسیم دوم، تقسیمی گسترده‌تر که در کلمات برخی دیگر آمده است و پنج مرحله دارد؛ ۱. مرحله لزوم کف و خودداری از قتال؛ ۲. مرحله اذن در قتال؛ ۳. مرحله وجوب جهاد دفاعی؛ ۴. مرحله ترغیب به جهاد ابتدایی؛ ۵. مرحله وجوب جهاد ابتدایی.

۲-۱-۱. دوران عدم مشروعیت جهاد ابتدایی

طبق تقسیم‌بندی علامه طباطبایی و با اضافات نویسنده، در نخستین مرحله که قتال و جهاد مشروع نبوده، خدای تبارک و تعالی به مسلمانان دستور فرمود در برابر اذیت‌ها و آزارها صبر کرده، از جنگ خودداری کنند که آیات آن عبارت‌اند از:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» (کافرون: ۶)؛ بر مجازنبودن جنگ دلالت دارد.

«وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا» (مزل: ۱۰)؛ به صبر بر اذیت‌های کفار امر فرموده است.

- «الْمُتَرِّ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» (نساء: ۷۷)؛ به جنگ نکردن با کفار دستور می دهد.

- «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» و «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (بقره: ۱۰۹-۱۱۰)؛ به عفو، مدارا و دعوت به دین، نماز و زکات امر می فرماید.

این مرحله سیزده سال طول کشید.

۲-۱-۲. دوران مشروعیت جهاد ابتدایی

طبق تقسیم بندی علامه طباطبایی (ر.ک: همان، ص ۶۵-۶۶) و با اضافات نویسنده، در دومین مرحله که به قتال امر شده است، هشت دوره وجود دارد که پنج دوره در کلمات علامه طباطبایی آمده است و سه دوره با اضافات، مختار نویسنده است و عبارت اند از:

- فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَانْتِهَامٍ ظُلْمًا» (حج: ۳۹)؛ مجرد اذن بر جهاد و رفع منع از جنگ با خصوص مشرکان مکه صادر شده است.

- فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» (بقره: ۱۹۰)؛ دال بر وجوب قتال با خصوص مشرکان مکه است که با مسلمانان مقاتله می کنند.

- فراز «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹)؛ به جهاد ابتدایی با اهل کتاب مربوط است.

- فراز «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (توبه: ۳۶)؛ به جهاد با عموم مشرکان مربوط است و اختصاصی به مشرکان مکه ندارد.

- فراز «فَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (توبه: ۱۲۳)؛ به قتال با مطلق کفار مربوط است؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب.

- فراز «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» (بقره: ۲۱۶)؛ با لفظ «كُتِبَ» آمده است و دلالت آن از صیغه امر قوی تر است؛ زیرا ظهور جمله خبریه در مقام انشا در وجوب، قوی تر است و در «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»، بر خلاف فراز «وَقَاتِلُوهُمْ» در آیه ۱۹۳ سوره بقره، متعلقی ذکر نشده و دستور ثبت شده ای است.

- فراز «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا

مَائِنِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (انفال: ۶۵)؛
 دال بر ترغیب مردم برای شرکت در جهاد به اینکه چون خدا جهاد را واجب فرموده است، پس اگر جهادگران بیست نفر باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند.
 - آیه «یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللہ انا قتلتم االی الارض ارضیتم بالحیة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة الا قلیل» (انفال: ۳۸)؛ دال بر حرکت و بسیج در راه خدا و مذمت سستی و کنندی در این مسیر است.

- فراز «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲)؛ دال بر این است که برخی مؤمنان برای جهاد و برخی برای دین‌شناسی کوچ کنند.

بنابر نظر مستفاد علامه طباطبایی از آیات قرآن درباره جهاد، نتیجه گرفته می‌شود که بر اساس فراز «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» (روم: ۳۰)، دین مبین اسلام مبتنی بر فطرت بوده و تمام سعادت شخصی، اصلاح اجتماعی، سیاسی و... بشر به این دین قیّم وابسته است؛ از این رو طبق فراز «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» (شوری: ۱۱۳)، اقامه دین توحیدی و نه فقط بیان و ابلاغ، از اهم حقوق بشرو وظایف مهم انبیاست؛ در نتیجه بنابر فراز «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بَعْضًا لَّهُدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ» (حج: ۴۰)، دفاع از دین، حق فطری دومی است که بر اقامه دین مترتب می‌باشد؛ بنابراین طبق فراز «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله ولیرسول الله اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال: ۲۴)، جهاد اگرچه در ظاهر سبب جنگ، خونریزی و خرابی می‌شود، ولی درحقیقت باعث حیات انسانیت و بشریت است؛ زیرا شرک سبب هلاک انسانیت و مرگ فطرت انسانی می‌شود؛ پس جهاد ابتدایی نه تنها دفاع از حق مسلمانان، بلکه دفاع از حق فطری انسانیت برای اماتة شرک و اعلاهی کلمه حق می‌باشد و روشن است که وعده استخلاف خلیفة الهی در روی زمین که در آیه ۵۵ سوره نور آمده است، محقق نمی‌شود، مگر با جهاد و قتال با دشمنان دین الهی تا دیگر شرک و کفر نباشد (همان، ص ۶۶).

۲-۲. کیفیت استدلال به آیات جهاد در قرآن

اینک پس از بیان مراحل تشریح آیات جهاد، باید دلالت آیات مربوط به جهاد در موضوع جهاد ابتدایی در قالب تقریباً هفت طایفه روشن شود؛ طوایفی از آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره مبارکه بقره، آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره مبارکه انفال، آیه ۵۵ سوره مبارکه نور، آیه ۴۱ سوره مبارکه حج، آیه ۲۱۶ سوره مبارکه بقره، آیه ۸۴ سوره مبارکه نساء، آیات ۷۱ تا ۷۷ سوره مبارکه نساء و آیات ۱ تا ۱۶ سوره مبارکه توبه.

محور بحث در نوشتار حاضر، طایفه نخست است. طایفه نخست، آیات دالّ بر جهاد ابتدایی شامل آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره بقره می‌باشد که بنابر نظر برخی، استدلال به آنها فقط بر جهاد دفاعی جایز است. این عده بر این باورند که آیات مذکور، به صورت تدریجی نازل شده‌اند و بعضی از آیات، ناسخ برخی دیگرند، ولی بنابه نظر عده‌ای، فقط بر وجوب جهاد ابتدایی ضدمشرکان مکه دلالت دارد و طبق نظر برخی دیگر، بر اساس این آیات، مطلقاً جهاد ابتدایی مشروع است که باید بررسی شود آیا نظر دیگری وجود دارد یا خیر. طایفه نخست، مهم‌ترین طایفه است که در مقاله پیش رو بررسی می‌شوند. تفصیل این شش آیه و فرازهای مهم آن در ذیل اشاره می‌شود.

۲-۲-۱. آیه ۱۹۰ سوره بقره

خداوند متعال در آیه ۱۹۰ سوره بقره می‌فرماید:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَ لَاتَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: و در راه خدا [و برای اعلاّی کلمه الله] با مشرکانی جهاد کنید که دائم درصدد کشتار شما برخاستند، لکن مطلقاً از حد تعدی و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

در این آیه سه فراز مهم وجود دارد که عبارتست از:

اول. «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». این آیه اصل وجوب جهاد را بیان می‌کند؛ جهادی که باید در راه خدا باشد، نه در راه کشورگشایی، زمین‌گشایی، حکمرانی، قدرت‌طلبی و شوکت‌خواهی شخصی یا حکومتی.

دوم. «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ». این قسمت از آیه مهم‌ترین فراز است و در کلمات مفسران

درباره آن سه احتمال نقل شده است: احتمال نخست، صله و موصول در مقام شرط یا به منزله شرط بوده و داری مفهوم است؛ یعنی اگر مشرکان مکه با شما جنگ کردند، شما نیز با ایشان جنگ دفاعی کنید و اگر با شما جنگ نکردند، شما نیز حق جنگ ندارید. این نظر صاحب کتاب **جهاد در اسلام** است (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۴، ص ۲۰). احتمال دوم، فراز مذکور به دو مؤید روایی (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۰۵/ نیز ر.ک: راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۳۹)، قید احترازی است؛ بدین بیان که شما فقط با جنگاورانی که با شما جنگ دارند، قتال کنید و با پیرمردها، زنها، بچه‌ها و کسانی که با شما جنگ نمی‌کنند، کاری نداشته باشید. این نظر **فاضل مقداد** است (ر.ک: سیوری، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۴۳). احتمال سوم، فراز مذکور وصف آشکار و عنوان مشیر برای مشرکان مکه است؛ زیرا مشرکان کسانی‌اند که شأن و صفت بارز آنها این است که دائم در صدد قتال با مسلمانان‌اند؛ اعم از اینکه بالفعل لشکرکشی کنند یا نکنند؛ این نظر مختار **فاضل جواد** نیز در کتاب **تفسیری مسالک الأفهام إلى آیات الأفهام** (ر.ک: کاظمی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۰۹)، **مقدس اردبیلی** (ر.ک: اردبیلی، [بی تا]، ص ۳۰۶-۳۰۷) و **قطب‌الدین راوندی** (ر.ک: راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱) است.

در میان این سه احتمال، احتمال نخست، خلاف ظاهر آیه است و سه اشکال دارد؛ اشکال نخست، فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» شرط یا به منزله شرط نیست؛ زیرا اگر چنین بود، باید به لحاظ ادبی گفته می‌شد: «إِنْ قاتِلوكم»، بلکه ظهور در عنوان مشیر دارد. اشکال دوم، شرطیت فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» مستلزم تناقض با فراز آیه بعد، یعنی «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» است. اشکال سوم، شرطی دانستن فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» به هدف مشروعیت جهاد دفاعی است، در حالی که اساساً جهاد و جنگ دفاعی، نیاز به دستور ندارد، بلکه حکم ضروری عقل است که انسان در صورت مورد حمله قرارگرفتن، از خویش دفاع می‌کند.

اما احتمال دوم اگرچه توسط علامه طباطبایی به دلیل مفاعله و طرفینی دانستن فعل «قاتلوا» رد شده است، ولی بر خلاف نظر ایشان، گاهی مفاعله از باب طرفین نیست؛ مانند مضاربه و این احتمال بدین جهت مردود است که لازمه احترازی بودن فراز «الَّذِينَ

يَقَاتِلُونَكُمْ» آن است که فراز «وَلَاتَعْتَدُوا» تأکید و تکرار باشد و روشن است که تأکید و تکرار، خلاف اصل است.

پس طبق نظر مختار، احتمال سوم به دو قرینه که در کلمات مفسران نیامده است، مطابق با ظاهر آیه شریفه می‌باشد؛ یعنی خداوند متعال به جای اینکه بفرماید: «با کفار بجنگید»، عنوانی را که حکمت برای امر به قتال است، بیان می‌کند. قرینه نخست، اطلاق فراز آیه بعدی است که می‌فرماید هر جا مشرکان مکه را یافتید، بکشید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ»؛ یعنی «چه آنها با شما جنگ بکنند و چه نکنند، هر جا آنها را یافتید، بکشید»؛ به عبارت دیگر تعبیر به «حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» ظهور در این دارد که هر جا آنان را یافتید، ولو با شما مقاتله نکنند. قرینه دوم، فراز «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ» حاکی از این امر می‌باشد که فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ»، عنوان مشیر است؛ یعنی کفار و مشرکان کسانی‌اند که دائماً هر جا باشند، در صدد برگرداندن شما از دین‌اند؛ اعم از اینکه بالفعل با شما بجنگند یا نجنگند و آنچه جهاد را جهاد ابتدایی می‌کند اینکه کفار بالفعل حمله نکنند، بلکه چون آنها همیشه در صدد قتال‌اند، باید با آنها جهاد ابتدایی کرد؛ از این رو بر خلاف جهاد دفاعی، جهاد ابتدایی نیازمند تشریح است و این فراز قرینه خوبی بر جهاد ابتدایی می‌باشد.

سوم. «وَلَاتَعْتَدُوا». معنای فراز «وَلَاتَعْتَدُوا» به تفسیر فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» بستگی دارد و سه احتمال در این باره هست؛ احتمال نخست، بر فرض احتمال نخست در «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ»، نهی از اعتدا به غیرمقاتلین منظور است و با جهاد دفاعی مناسب است. احتمال دوم، نهی از اعتدا مقید به سه قید «جنگ بدون دعوت اسلامی»، «جنگ با پیمان‌بسته‌شدگان» و «جنگ با زنان، کودکان و پیران» است. احتمال سوم، نهی از اعتدای مطلق است؛ یعنی در جهاد ابتدایی مطلقاً تعدی نکنید.

در میان این سه احتمال، احتمال نخست، تناسبی با آیه ندارد؛ زیرا اینکه به مسلمانانی که در حال دفاع در برابر جنگ تمام‌عیار کفاری‌اند که در حال از میان بردن همه آنها هستند، تناسب ندارد که گفته شود شما مسلمان‌ها به آن کفار اعتدا نکنید.

بنابر تحقیق، احتمال سوم صحیح است و فراز «وَلَاتَعْتَدُوا» از مطلق اعتدا و هرکاری

که عنوان عدوان و ظلم داشته باشد، نهی می‌کند و مصادیق فراوانی دارد؛ همچون نهی از اعتدا به زنان، کودکان و پیرانی که اهل جنگ نیستند، نهی از اعتدا به ساختمان‌ها، درختان و مسموم کردن و بستن آب و نهی از آتش زدن؛ به عبارت دیگر فراز «وَلَا تَعْتَدُوا» آنجا معنا دارد که یک نفر به دیگری دستور دهد برو این کار را انجام بده، ولی مراقب باش تندروی نکنی. همانند این دستور خداوند در این آیه که به نظر صحیح، تناسب روشنی با جهاد ابتدایی دارد.

۲-۲-۲. آیه ۱۹۱ سوره بقره

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَآخَرُجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يِقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ: و هر جا مشرکان را یافتید، به قتل برسانید و آنان را از همان وطن که شما را آواره کردند، برانید و کفر و شرک [آنان] در مکه سخت‌تر و فسادش بیشتر از جنگ و کشتار آنان در مکه است و [حرمت مسجدالحرام را نگه دارید و اگر در مسجدالحرام با شما جنگ نکردند] در مسجدالحرام با آنها جنگ نکنید، مگر آنکه پیش‌دستی کنند [و در مسجدالحرام با شما جنگ نمایند]، در این صورت رواست که در مسجدالحرام [مقابله به مثل کنید و] آنها را به قتل برسانید؛ چنین است کیفر کافران.

در این آیه، پنج فراز مهم قابل توجه است:

۱. «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ». درباره این فراز دو بحث وجود دارد: بحث نخست، اینکه درباره بازگشت ضمیر «هَمْ» در «وَأَقْتُلُوهُمْ» دو نظر وجود دارد؛ نظر نخست، ضمیر «هَمْ» در «وَأَقْتُلُوهُمْ» به فراز «الَّذِينَ يِقَاتِلُونَكُمْ» در آیه قبل بازمی‌گردد؛ یعنی تنها به مشرکانی بازمی‌گردد که با مسلمانان جنگ می‌کنند. نظر دوم، ضمیر «هَمْ» در «وَأَقْتُلُوهُمْ» به همه مشرکان و مطلق کافران برمی‌گردد که وصف بارزشان این است که همواره درصدد قتال با مسلمانان اند که حاکی از خصیصه همیشگی کفار است و درحقیقت ضمیر «هَمْ» به مطلق کفار برمی‌گردد. بحث دوم، اینکه درباره تحدید قتال، علامه طباطبایی براین باور است که فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» جهاد را از جهت تشدید بر

قتال، تحدید می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۱)، ولی طبق تحقیق، این فراز جهاد را از «حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» و هر جا که یافته شوند، تحدید می‌کند؛ هر چند مسلمانان در خواب کافران را ببینند.

۲. «حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ». درباره این فراز دو نظر وجود دارد؛ نظر نخست، اینکه فراز «حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» ناسخ شرط «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» در آیه قبل است؛ نظر دوم، اینکه فراز «حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» اطلاق دارد؛ یعنی هر جا مشرکان مکه را یافتید، بکشید؛ در حل باشند یا در حرم، در خواب باشند یا در بیداری، در جنگ باشند یا در ترک جنگ، ولی کسانی که می‌خواهند آیه را به جهاد دفاعی معنا کنند، از معنای «حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» درمی‌مانند.

۳. «وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ». اساساً یکی از قرینه‌های بسیار خوب بر جهاد ابتدایی، همین فراز است؛ زیرا اگر این آیه به جهاد دفاعی معنا شود، دیگر وجوب اخراج و لزوم بیرون‌راندن تعداد اندکی کافر از مکه که مستفاد از این فراز است، برای مسلمانانی که به مکه رسیدند و غلبه با آنهاست، معنا ندارد. به عبارت دیگر، وجوب اخراج مشرکان از مکه، یکی از شئون و فواید جهاد ابتدایی است و خدای متعال می‌فرماید مقاتله کنید، ولی اعتدا نکنید. هر جا مشرکان را یافتید، آنها را بکشید و از مکه بیرون کنید و مکه را از کثافت و لوث وجود مشرکان پاک کنید.

۴. «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ». درباره این فراز، دو پرسش مطرح می‌شود؛ پرسش نخست، اینکه مقصود از کلمه «الْفِتْنَةُ» که بدتر و شدیدتر از قتل می‌باشد، چه معنایی است؟ پرسش دوم، اینکه مقصود از قتل، قتل کفار نسبت به مسلمانان است یا قتلی که مسلمانان در ماه حرام نسبت به مشرکان انجام می‌دهند؟

در پاسخ به پرسش نخست، ابتدا باید معنای لغوی و اصطلاحی کلمه «الْفِتْنَةُ» روشن شود. معنای لغوی «فتنه» عبارت‌اند از: معنای نخست، فتنه به معنای در آتش‌انداختن و سوزاندن (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۴، ص ۲۱۱)؛ معنای دوم، فتنه به معنای عذاب جهنم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۲۴). فتنه در قرآن به چند معنا آمده است: معنای نخست، در آیه ۲۵ سوره انفال به معنای بلا و عذاب، در آیه ۲۷ سوره اعراف به معنای

فریب، در آیه ۴۰ سوره مائده به معنای گمراهی و در آیه دوم عنکبوت به معنای ابتلا و امتحان آمده است.

درباره حمل معنای «الْفِتْنَةُ» در این آیه، سه احتمال وجود دارد: احتمال نخست، «الْفِتْنَةُ» همان نقشه شوم کفار ضد مسلمانان است. احتمال دوم، «الْفِتْنَةُ» یعنی شکنجه کفار بدتر از قتل کفار به وسیله مسلمانان است. برای اینکه کشتن کفار فقط انقطاع از حیات دنیوی پدید می‌آورد، ولی شکنجه، مصادره اموال و تبعید مسلمانان از مکه، انقطاع از دنیا و آخرت است؛ احتمال سوم، «الْفِتْنَةُ» همان شرک و کفر بالله است که طبق نظر ابی‌ثعلبه (م ۲۰۰ق): «أَعْظَمُ جُرْمًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْقَتْلِ» (ابن‌ابی‌ثعلبه، ۱۹۷۰، ج ۱، ص ۱۷۹) و بنابه نظر فخر رازی: «فَكَانَ الْكُفْرُ أَعْظَمَ مِنَ الْقَتْلِ» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۱۴۲) است. ثمره مهم نزاع میان احتمال دوم و سوم این است که بر اساس احتمال دوم که «الْفِتْنَةُ» به معنای شکنجه و عذاب دانسته شد، دیگر وظیفه‌ای به‌عنوان جهاد ابتدایی در زمانی که از جانب کفار نسبت به مسلمانان شکنجه و عذابی وارد نمی‌شود و آنها همانند بخشی از کفار امروزی به مسلمانان کاری نداشته باشند، منتفی است، ولی بنا بر احتمال سوم که «الْفِتْنَةُ» به معنای شرک و کفر دانسته شد، تازمانی که شرک و کفر در عالم، وجود داشته باشد، جهاد ابتدایی نیز هست و وجوب آن به قوت خود باقی می‌ماند.

در میان این سه احتمال، احتمال دوم، چهار اشکال دارد:

اشکال نخست، ممکن است مقصود از قتل، قتل مسلمانان توسط کفار باشد، نه قتل کفار توسط مسلمانان.

اشکال دوم، سخن‌گفتن از مصادره اموال مسلمانان در مکه و شکنجه‌کردن نومسلمانان، بیرون‌کردن آنها از شهر و دیار و به‌پاک‌کردن جنگ‌زدایشان، بدون بیان مقصود اصلی از انجام این فعالیت‌های ضدانسانی صحیح نیست؛ زیرا حتی فخر رازی نیز قائل است که «الْفِتْنَةُ» یعنی شکنجه و اخراج از شهر و دیار به قصد مشرک‌کردن مسلمانان (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۹۰)؛ قصدی که فلسفه آن در فراز «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ» به‌روشنی آمده است و فراز «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» کاملاً در توازن با آن است؛ توازنی که معنای «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» را روشن می‌کند.

اشکال سوم، برفرض پذیرش احتمال دوم، دیگر وجهی برای اشدیت شکنجه از قتل و اخراج از بلد وجود ندارد؛ زیرا شکنجه و اخراج از بلد، اشد از قتل نیست، بلکه قتل از شکنجه و اخراج از بلد اشد است.

اشکال چهارم، طبق احتمال دوم، فراز «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» و فراز «وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» در آیه ۱۹۳ سوره بقره، غایتی قهری است، نه غایتی اختیاری؛ زیرا با مغلوب شدن کفار، خودبه‌خود دیگر «شکنجه» برقرار نیست، درحالی‌که این برداشت خلاف ظاهر آیه شریفه است و این دوغایت، دو غایت اختیاری‌اند، نه دو غایت قهری؛ بدین بیان که مسلمانان با اختیار خود شرک را از میان می‌برند، نه اینکه شرک قهراً از میان برود؛ به عبارت دیگر مسلمانان با اختیار خود، دین را برای خدا حاکم می‌کنند، نه اینکه دین خدا قهراً حاکم شود.

براین اساس احتمال سوم که کفار می‌خواهند مسلمان‌ها از راه زجر و شکنجه، مشرک و کافر شوند، با ظاهر آیه سازگار است و روشن است که این شرک و کفر، بدتر از کشتن مسلمانان است؛ زیرا نبودکردن حیات دینی یک مسلمان، شدیدتر از کشتن آنهاست و این معنا با اشدیت فتنه سازگار می‌باشد. بنابر تحقیق، این نظر غالب مفسران امامیه (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۱) هفت قرینه دارد: قرینه نخست، کلمه «أَشَدُّ» در آیه گویای این است که کلمه «الْفِتْنَةُ» مجرد شکنجه و تبعیدکردن یا مصادره اموال نیست. قرینه دوم، فراز «كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا» در آیه ۹۱ سوره نساء، داخل شدن در دعوت شرک و کفر معنا دارد، نه داخل شدن در دعوت به شکنجه. قرینه سوم، در بیان شأن نزول این آیه در کتاب التبیان فی تفسیر القرآن، روایتی از امام باقر^ع آمده است که خداوند فتنه در دین را شرک معرفی می‌فرماید که از قتل مشرکان در ماه حرام، بزرگ‌تر است (ر.ک: طوسی، [بی تا]، ج ۲، ص ۱۴۶). قرینه چهارم، فراز «وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ» نیز قرینه بسیار خوبی بر معنای شرک است. قرینه پنجم، دو غایت اختیاری در فراز «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» قرینه خوبی است بر اینکه فتنه با معنای شکنجه مناسبت ندارد، بلکه با معنای شرک و کفر مناسب است و اساساً آن چیزی که به قیام و قتال با کفار ارزش می‌دهد، رفع شرک است، نه دفع شکنجه؛

بدین بیان که چه بسا دفع شکنجه با کشته شدن کفار یا با قرارداد صلح یا راه دیگری تأمین شود و مدت کوتاهی جان مسلمانان مصون بماند و چنین کاری ارزش چندانی ندارد، ولی برطرف شدن کفر و حاکمیت دین خدا، به جنگ و قتال ارزش می‌بخشد. قرینه ششم، فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوا» در آیات ۱۹۲ تا ۱۹۳ سوره بقره، قرینه خوبی بر معنای شرک از فتنه است. قرینه هفتم، فراز «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» نیز یکی از شواهد خوب بر این است که مقصود از فتنه، کفر و شرک می‌باشد.

سه اشکال بر احتمال سوم وارد شده است که عبارت‌اند از:

اشکال نخست، بنا بر نظر صاحب تفسیر المنار، احتمال سوم با سیاق آیات سازگار نیست و فضای آیه، فضای فشار و شکنجه کفار بر مسلمانان است (رشیدرضا، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۶۹)، درحالی که گفته شد فقط فتنه به معنای شرک با سیاق آیه سازگار می‌باشد و آنچه صاحب تفسیر المنار و پیروان ایشان گفتند، کاملاً خلاف سیاق آیات است؛ زیرا دو غایت مهم اختیاری و دو ضابطه کلی در آیه ۱۹۳ بر مقاتله مترتب شده و نتیجه مجاهده مسلمانان شمرده شده است و قرینه خوبی بر معنای شرک می‌باشد. این دو غایت اختیاری، عبارت بودند از: غایت نخست، لزوم از میان رفتن کامل شرک، مستفاد از فراز «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»؛ غایت دوم، حاکمیت کامل دین خدا، مستفاد از فراز «وَأَيُّكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ».

اشکال دوم، همچنین صاحب کتاب جهاد در اسلام در ردّ احتمال سوم، دو نکته بیان

کرده است؛ نکته نخست، اینکه وی قائل است:

جنگ با مشرکان، شرک را که یک عقیده قلبی است، از میان نمی‌برد؛ زیرا مشرک به فرض اینکه در جنگ مغلوب هم بشود، عقیده‌اش تغییر نمی‌کند؛ زیرا تغییر عقیده نیاز به بحث و استدلال و قانع کردن طرف بحث دارد و بنابراین مشرک تا قانع نشود، عقیده قلبی او باقی است (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۴، ص ۲۳-۲۴).

بر این نظر، سه مناقشه وارد است: مناقشه نخست، تمامی امور قلبی، غیراختیاری و قهری نیستند، بلکه برخی از آنها اختیاری و غیرقهری‌اند و در این مقام، با فراهم شدن مقدمات یا فشار و جنگ، نتیجه یا پذیرش اسلام نیز اختیاری می‌شود؛ پس مناقشه

نخست، به نتیجه اختیاری اشاره دارد، نه مقدمه اختیاری؛ بنابراین برای جهاد ابتدایی، این توجیه کاملاً مقبول است که برای نفی شرک، این عمل مشروع شده است و گرچه شرک جزء امور قلبی می‌باشد، ولی حتی با جنگ می‌توان آن را به صورت اختیاری در دیگران ایجاد کرد. مناقشه دوم، آیه در مقام بیان پذیرش اختیاری اسلام به وسیله مشرکان است، نه پذیرش غیراختیاری اسلام؛ چون اگر کافران منطق اسلام را اختیاراً نپذیرند و عناد و لجاجت کنند، کشته می‌شوند. مناقشه سوم، همچنان که در کلمات فخر رازی آمده است (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۱۶۳)، جهاد ابتدایی در اسلام، روش تقابل منطقی و سیاسی اسلامی در تمامی زمان‌ها برای حل ریشه‌ای مسئله فتنه کفار در گسترش شرک و کفر است؛ زیرا کافران و مشرکان، مسلمانانی را که در مکه بودند، شکنجه می‌کردند تا یا اختیاراً مشرک شوند یا کشته شوند؛ از این رو اسلام دستور تقابل به مسلمانان داد که به وسیله جهاد با کفار، یا آنها اختیاراً منطق قوی اسلام را بپذیرند یا با اصرار و لجاجت بر کفر کشته شوند و این مسئله در رفتار کفار ریشه دارد و همواره بوده و خواهد بود؛ یعنی همان‌گونه که کافران همواره مقاتله می‌کنند تا «حتی تکون الفتنه و یکون الدین لغير الله»، در طرف مقابل نیز اسلام با مقابله به مثل، دستور مقاتله می‌دهد تا «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» باشد. نباید گمان کرد این سیاست را فقط مشرکان مکه در زمان رسول خدا ﷺ جاری می‌کردند و مشرکان زمان‌های بعد از رسول خدا ﷺ تا روز قیامت به آن متوسل نمی‌شوند. آری! این‌گونه نبود که اسلام ابتدا مسئله مقابله و جنگ با کفار و مشرکان را مطرح کند و به زور بخواهد اسلام را به دیگران تحمیل کند، بلکه منطقی است که اسلام در برابر سیاست دامنه‌دار کفار مطرح کرده است. البته در این باره بحث‌های فراوانی به خصوص در ذیل فراز «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در آیه ۲۵۵ سوره بقره وجود دارد که در محل خود بررسی خواهد شد.

اشکال سوم، صاحب کتاب جهاد در اسلام قائل است: «به ظن قوی، تفسیر فتنه به شرک از طرف کسانی مطرح شده است که معتقد بوده‌اند جهاد در اسلام به معنای تحمیل عقیده با قدرت اسلحه است...» (ر.ک: همان، ص ۲۴-۲۵). همچنین معتقد است: «معنای شرک به مرور از برخی تفاسیر وارد شده است»، در حالی که ادعای نخست، به‌طور

مفصل پاسخ داده شد و ادعای دوم نیز چیزی جز مغالطه نیست و باطل بودن آن روشن است؛ زیرا اگر این معنا در یکصد تا دویست سال اخیر به وجود آمده بود، ادعای مزبور وجهی می‌یافت، درحالی‌که این تفسیر از صدر اسلام مطرح بوده و در روایت امام باقر^{علیه السلام} و کلام مفسران پیش از ایشان همچون ابن‌عباس نیز آمده است و مطلب جدیدی نیست و قراین گوناگونی برای تأیید آن مطرح شد.

۵. «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ». این فراز مترصد بیان این مطلب است که از حیث مکان، باید حرمت مسجدالحرام نگه داشته شود؛ از این رو اگر مشرکان حرمت مسجدالحرام را نگه داشتند و با مسلمانان ستیز نکردند، مسلمانان نیز حق ندارند در این مکان مقدس با آنان بجنگند، ولی اگر مشرکان احترام مسجدالحرام را نگه نداشتند و با مسلمانان پیکار کردند، مسلمانان نیز می‌توانند در مسجدالحرام با آنها مقابله کرده و بجنگند.

۲-۲-۳. آیه ۱۹۲ سوره بقره

خداوند متعال در آیه ۱۹۲ سوره بقره می‌فرماید: «فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». پس اگر کافران [از کفر و شرک] دست بدارند [در این صورت از آنها درگذرید که] خدا آمرزنده و مهربان است.

در این آیه دو فراز مهم وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. «فَإِنْ أَنْتَهُوا». پرسش اینکه مقصود از فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوا» که در آیه ۱۹۲ و ۱۹۳ سوره بقره آمده است، چیست؟ در پاسخ باید گفت «انتهوا» در لغت به معنای «امتناع» و «منع» است، ولی در اینکه منظور از امتناع چیست، دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست، مقصود از امتناع، «انتهای از مطلق قتال» یا «انتهای از قتال در مسجدالحرام» است؛ یعنی اگر مشرکان از قتال دست برداشتند، خدا نیز آنها را می‌بخشد. احتمال دوم، مقصود از امتناع، «انتهای از کفر» است؛ یعنی اگر مشرکان از کفر دست برداشتند، خدا آنها را می‌بخشد.

علامه طباطبایی احتمال نخست را بدین جهت می‌پذیرد که فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوا» را در آیه ۱۹۳ به معنای امتناع از کفر می‌گیرد تا تکرار لازم نیاید (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲،

ص ۶۲)، درحالی که لازمه پذیرش احتمال نخست، عدم ارتباط و ناسازگاری میان شرط یا «فَإِنْ أَنْتَهُوْا» و جزا یا «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» است. همچنین صاحب کتاب *الكفاح المسلح* نیز احتمال نخست را به ادعای اطلاق «فَإِنْ أَنْتَهُوْا» می‌پذیرد و نتیجه می‌گیرد اگر کفار دست از قتال برداشتند، دیگر مسلمانان حق ادامه جنگ با آنها را ندارند و باید آنها را رها کنند (حسینی حائری، [بی‌تا]، صص ۳۵ و ۳۹)، درحالی که این بیان نیز متفرع بر احتمال نخست یا امتناع از قتال است که پذیرفته نیست.

بنابر تحقیق، احتمال دوم به اتفاق مفسران خاصه و عامه تا زمان شیخ طوسی (ر.ک: طوسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۴۷) صحیح است و این معنا خود قرینه روشنی است بر اینکه مقصود از «الْفِتْنَةُ»، کفر و شرک می‌باشد؛ یعنی اگر شرط به معنای «امتناع عن الکفر» دانسته شود، با جزا و سیاق آیه سازگاری زیادی می‌یابد؛ زیرا فراز «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» تعلیلی است که قائم مقام پاسخ شرط است.

۲. «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». این فراز، تعلیلی است که قائم مقام پاسخ شرط است و معنای آن این است که هر چند مشرکانِ نومسلمان باید به خاطر قتل‌ها و شرک‌های گذشته مجازات شوند، ولی به خوبی از این فراز «قاعده جَبَّ» استفاده می‌شود؛ قاعده‌ای که طبق آن اگر کافری از شرک و کفر دست بردارد، خدا او را می‌بخشد و دیگر نباید به او کاری داشت.

۴-۲-۲. آیه ۱۹۳ سوره بقره

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ: و با همه کفار جهاد کنید و جنگ را ادامه دهید تا شرک از روی زمین برطرف شود و طاعت خدا حاکم باشد و اگر از شرک دست کشیدند [با آنها عدالت کنید که] تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

در این آیه چهار فراز باید بررسی شود:

نخست. «وَقَاتِلُوهُمْ»: در این فراز دو احتمال داده شده است؛ احتمال نخست، اینکه فقط با مشرکانی بجنگید که با مسلمانان می‌جنگند؛ احتمال دوم، اینکه با همه مشرکان

بجنگید، ولی در میان این دو احتمال، احتمال دوم صحیح است؛ زیرا ریشه احتمال نخست، به شرطیت فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» برمی‌گردد که ردّ تفصیلی آن مطرح شد. دوم. «فِتْنَةٌ»: گفته شد که کلمه «فِتْنَةٌ» به معنای شرک و کفر است و در مجموع هفت شاهد یا قرینه بر این نظر اقامه شد، ولی درباره این فراز سه بحث قابل توجه است:

بحث نخست، اینکه چرا در این آیه شریفه به جای کلمه شرک یا کفر، کلمه «فِتْنَةٌ» به کار رفته است که دو پاسخ در این باره می‌توان داد؛ پاسخ نخست، منظور خدا از ذکر سبب یا «فِتْنَةٌ»، اراده مسبب یا شرک است. پاسخ دوم، به تعبیر شیخ طوسی و سپس شیخ طبرسی، کفر فتنه نامیده شده است؛ چون همانند فتنه، به هلاکت منجر می‌گردد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۱)، در حالی که بنا بر تحقیق، این تعلیل صحیح نیست و خدای متعال، غایت و مسبب را اراده فرموده است، نه مغیا و سبب را.

بحث دوم، اینکه آیا مقصود از شرک، شرک ظاهری است یا شرک باطنی؟ به تعبیر دیگر مقصود از ایمان، اقرار زبانی است یا اقرار قلبی؟ پاسخ اینکه دو احتمال داده شده است؛ احتمال نخست، مقصود از شرک و ایمان، شرک باطنی و اقرار قلبی است (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۴، ص ۲۳-۲۴). احتمال دوم، مقصود از شرک و ایمان، شرک ظاهری و اقرار زبانی است، ولی احتمال نخست، مردود است و اصلاً در بحث جهاد ابتدایی موضوعیت ندارند؛ زیرا این آیات در مقام بیان شرک باطنی و ایمان قلبی نیستند، بلکه در مقام بیان شرک ظاهری و ایمان زبانی‌اند؛ از این رو صرف اقرار مشرکان و کافران به کلمه توحید - لا إله إلا الله - و بیان اقرار ظاهری، از شرک و کفر پاک می‌شوند و نمی‌توان آنها را کشت؛ پس احتمال دوم صحیح است و قطعاً مقصود از شرک، شرک ظاهری و اقرار زبانی است؛ زیرا اسلام ظاهری و اقرار زبانی به شهادتین بود که در قضیه فتح مکه باعث حفظ دماء شد. اگرچه امثال ابوسفیان‌ها تا پایان عمر ایمان قلبی نیاوردند، ولی در ظاهر شهادتین را بر زبان رانده بودند. آری! اسلام دین جنگ و زور نیست، ولی به عنوان آخرین دین الهی در برابر هر توطئه‌ای برنامه‌ای خاص و پاسخی مقتضی دارد؛ بر این اساس همان‌گونه که سیاست و توطئه کفار از ابتدای اسلام تا بقای زمان، بر تحمیل زوری کفر و شرک با تعذیب و شکنجه بر مسلمانان بوده است

که در آیه «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ» به خوبی به آن اشاره شده است، همان گونه نیز اسلام جهاد ابتدایی را در برابر این توطئه و سیاست، واجب کرد تا نخست با دعوت اسلامی، اطلاع رسانی صحیح و بیان ادله و معجزات، آنها را از کفرشان برگرداند و اگر قبول نکردند، طبق آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» لازم است با آنها جهاد کنند تا شرک از روی زمین برداشته شود.

بحث سوم، اینکه ضمیر «هم» در «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» را باید به «مطلق کفار» برگشت داد؛ یعنی مسلمانان باید به طور کلی با تمامی کفار مقاتله و جهاد کنند. سوم. «وَأَيُّكَ الدِّينُ لِلَّهِ»: این پرسش مطرح است که فراز سوم به چه معناست؟ در پاسخ باید گفت دستور اسلام به جنگ و مقاتله با کفار فقط به هدف اسلام ظاهری آوردن آنان نبود، بلکه غایت یا غایات مهم دیگری نیز داشت که در این فراز بدان اشاره شده است؛ پس باید پرسید «الدِّينُ» در این فراز به چه معناست؟ پاسخ اینکه میان کلمه «دین» و «دین» تفاوت است؛ هر چند به لحاظ لغوی هر دو واژه را می توان به یک اصل ارجاع داد؛ چنان که وقتی کسی قرض می گیرد، می گویند: «دان الرجل إذا إستقرض»؛ از این رو «دان بالإسلام دیناً، أى تعبد به و تدین به، فهو دینٌ مثل السادة فهو سيّدٌ». باتوجه به این مطالب، معانی لغوی دین عبارت اند از: معنای نخست، اطاعت، انقیاد و خشوع. صاحب معجم مقاییس اللغة می گوید: «فالدِّينُ الطاعة: دین در طاعت نیز استعمال شده است»؛^۱ معنای دوم، عادت؛ چون نفس انسان وقتی به چیزی عادت کند، مطیع او می شود؛ معنای سوم، حکم؛ پس «يَوْمُ الدِّينِ» یعنی «يَوْمُ الْحُكْمِ وَقَالَ قَوْمٌ عَنِ حَسَابِ وَالْجَزَاءِ». به همین دلیل «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» به معنای «مَالِكِ يَوْمِ الْحُكْمِ» دانسته شده است. این سه معنا برگرفته از معجم مقاییس اللغة بود؛ معنای چهارم، سلطنت و حکومت که در کتاب لغوی جدید المنجد آمده است؛ براین اساس معنای آیه این گونه می شود که با کفار تا زمانی بجنگید که از شکنجه و عذاب مسلمانان دست بردارند و حکومت و سلطنت برای خدا باشد. برای موضوع داشتن این آیه نسبت به جهاد، باید مسلمان یا مسلمانانی

۱. ر.ک: ابن فارس، ج ۲، ص ۳۱۹. وی می نویسد: «الدال والياء والنون أصل واحد إليه يرجع فروعه كلها و هو جنس من الاتقياد والذل. فالدين: الطاعة، يقال دان له يدین دیناً، إذا أصحَبَ و اتقاد و طاع. و قوم دین، أى مطيعون».

در مکه حضور داشته باشند تا کفار آنها را شکنجه کنند، ولی اگر مسلمانی در مکه نمانده باشد که شکنجه شود، این آیه موضوعیت نخواهد داشت، درحالی که این گونه نیست و این آیه برای جهاد وضع شده است؛ زیرا هدف قرآن از تشریح جهاد ابتدایی و پیکار با کافران، از میان رفتن کامل شرک و طاعت فقط برای خدا شدن و برقراری حکم خداست تا مردم غیر از خدا را اطاعت نکنند و احکامی غیر از احکام خدا برقرار نباشد. بر این مدعا دو شاهد وجود دارد: اول، در روایات تفسیری و نظر اکثر مفسران، دین به معنای احکام خدا، اطاعت و قانون خدا بیان شده است؛ دوم، در قرآن کریم، کلمه دین زیاد به کار برده شده است و در هیچ یک از آنها به معنای سلطنت و حکومت نیامده است، بلکه به معنای اطاعت از خدا یا قانون خدا آمده که باید تماماً برای خدا باشد.^۱

در نظری قابل تأیید، مصطفوی (م ۱۴۲۶ق) در کتاب *التحقیق فی کلمات القرآن* بر این باور است که در کتب لغت درباره معنای دین، دو خصوصیت وجود دارد: خصوصیت نخست، خضوع، اطاعت و انقیاد؛ خصوصیت دوم، برنامه، مقررات و قانون. سپس تبیین می کنند که دین در جایی استعمال می شود که قانون و حکمی برقرار باشد و افراد نسبت به آن قانون منقاد باشند و طاعت، تعبد، محکومیت و مقهوریت، همه از فروع انقیاد در برابر قانون است؛ بنابراین دین امری دوطرفه است؛ بدین بیان که از جانب قانونگذار، همان احکام خدا و جزایی است که به عمل کننده دین می دهد و از جانب

۱. در این باره آیات ذیل قابل اشاره است:

آیه نخست. در آیه ۳۹ سوره انفال که مشابه آیه ۱۹۳ بقره است و کلمه «کُلُّهُ» در آن آمده است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، نمی توان «کُلُّهُ» را به حکومت و سلطنت معنا کرد؛ زیرا خدا در میان مشرکان هیچ سلطنتی ندارد. آیه دوم. آیه ۲۹ سوره توبه که خداوند می فرماید: «وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»، به معنای «و لا یعتقدون بدین الحق» است.

آیه سوم. آیه ۱۵ سوره غافر که فرموده است: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، به معنای حکم و قانون خداست.

آیه چهارم. آیه ۸۵ سوره آل عمران که می فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا».

آیه پنجم. آیه ۱۲۵ سوره نساء که فرموده است: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُخْسِنٌ».

آیه ششم. آیه ۵۴ سوره مائده که خداوند می فرماید: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ».

آیه هفتم. آیه ۷۰ سوره انعام که فرموده است: «اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا».

روشن است که از آیات پیش گفته هیچ یک به معنای سلطنت و حکومت نیامده است.

پذیرنده دین، همان اطاعت می‌باشد؛ در نتیجه متدین کسی است که احکام خدا را پذیرفته و آن را اطاعت می‌کند (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۲۸۹).

چهارم. «فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا تُدْعَوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»: خداوند در انتهای آیه ۱۹۳ سوره بقره و در فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا تُدْعَوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» با تأکید می‌فرماید که اگر کافران و مشرکان از کفر و شرک امتناع کردند و اسلام آوردند و شهادتین گفتند، نباید کشته شوند و فقط گروهی را می‌توان کشت که بر کفر و شرک باقی باشند.

در این فراز دو پرسش مطرح می‌شود: پرسش نخست، منظور از «فَإِنْ أَنْتَهُوْا» در این آیه چیست؟ پاسخ اینکه شیخ طوسی در کتاب التبیان فی تفسیر القرآن، این فراز را به معنای «فان إمتنعوا من الکفر و اذعنوا بالإسلام» می‌داند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۴۸) و علامه طباطبایی در کتاب المیزان فی تفسیر القرآن، بر خلاف «فَإِنْ أَنْتَهُوْا» در آیه قبل که به معنای «امتنعوا عن القتال فی المسجد الحرام» گرفته شده، نظر شیخ طوسی را به جهت پرهیز از تکرار، اختیار می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۲). پرسش دوم، اگر مسلمانان از سوی خدا اجازه دارند کفار را بکشند، چرا در این آیه به «فَلَا تُدْعَوْنَ» به معنای «فَلَا تُجَاوِزْ» تعبیر شده است، نه «فَلَا تُقْتَلْ»؟ پاسخ اینکه بنابر نظر شیخ طوسی در کتاب التبیان فی تفسیر القرآن، به اعتبار قانون مزاجه در فصاحت و بلاغت، منظور از «فَلَا تُدْعَوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی «فَلَا تُقْتَلْ إِلَّا عَلَى الكافرین و المشرکین و المقیمین علی کفرهم».

۵-۲-۲. آیه ۱۹۴ سوره بقره

خداوند متعال در آیه ۱۹۴ سوره بقره می‌فرماید:

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ: ماه‌های حرام در برابر ماه‌های حرام قرار دارد که اگر [کافران و مشرکان] احترام آنها را نگه نداشته و با شما قتال کنند، شما نیز قصاص کنید [قصاص در ماه‌های حرام راه دارد]. هر که به ستم بر شما دست دراز کند، او را از پای در آورید، به قدر ستمی که به شما رسانده است و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

در این آیه سه فراز مهم وجود دارد:

نخست. «الشَّهْرُ الْحَرَامُ»: مقصود از «الشَّهْرُ الْحَرَامُ» ماه ذی‌القعده است؛ زیرا پس از اینکه مشرکان مکه در ماه ذی‌قعده سال ششم نگذاشتند پیامبر ﷺ و اصحابش وارد مکه شوند، صلح حدیبیه منعقد شد و در ماه ذی‌قعده سال هفتم، مسلمانان برای انجام عمره و حج به مکه آمدند.

دوم. «بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ»: مقصود از «بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ» دو احتمال است: احتمال نخست، همان‌گونه که اخراج در ماه ذی‌قعده بوده، ورود به مسجدالحرام نیز در سال بعد باید در ماه ذی‌قعده باشد؛ احتمال دوم، همان‌گونه که مشرکان در ماه حرام با مسلمانان قتال کردند، مسلمانان نیز درمقابل باید در ماه حرام با آنها قتال کنند؛ پس در این احتمال، کلمه قتال در تقدیر گرفته می‌شود. طبق این احتمال، مضاف یا «قتال» حذف شده و مضاف‌الیه، قائم‌مقام آن شده است. به نظر صحیح قراین سیاق، احتمال دوم را تأیید می‌کند.

سوم. «وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ»: در این فراز، دو احتمال است: احتمال نخست، استفاده اختصاص قصاص به سه امر محترم بیت، ماه و حرم که احترام آنها نباید شکسته شود و اگر شکسته شد، قصاص در آنها راه دارد؛ زیرا «حرمت» جمع «حرمت» است و وقتی جمع دانسته شد، اقل منطقی جمع، دو تا و اقل عددی آن سه‌تاست و بر پایه اقل عددی، قصاص در بیت، ماه و حرم وجود دارد؛ ازاین‌رو اگر کفار احترام بیت یا احترام ماه یا احترام حرم را شکستند، مسلمانان نیز برای قصاص می‌توانند احترام بیت، ماه یا حرم را بشکنند و با کفار قتال کنند. احتمال دوم، استفاده عمومیت قصاص به هر امر محترمی که حرمت آن نباید شکسته شود و اگر شکسته شد، قصاص در آن راه دارد؛ یعنی این فراز به‌عنوان قاعده‌ای فقهی کلی استفاده شود: «كل حرمة إذ استحلَّت، ففيها القصاص» تا همه بدانند هر حرمت و حقوقی که شکسته شود، در آن قصاص راه دارد.

اگرچه بنابر احتمال دوم، از فراز «وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ» معنای وسیع‌تری استفاده می‌شود، ولی نمی‌توان گفت آیه در این احتمال ظهور دارد، بلکه شاید ظهور آیه در احتمال نخست، اقرب باشد؛ براین اساس لازمه احتمال نخست، ذکر عام پس از خاص

است؛ یعنی شارع نخست خاص را با فراز «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ» بیان کرده، سپس عام را با عبارت «وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ» مشخص کرده است.

۶-۲-۲. آیه ۱۹۵ سوره بقره

خداوند متعال در آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌فرماید:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: و [از مال خود] در راه خدا انفاق کنید [لیکن نه به حد اسراف، بلکه به حد تعادل] و خود را به مهلکه و خطر درنیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

در این آیه دو فراز مهم وجود دارد:

نخست. «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: این فراز بر وجوب انفاق مالی برای جهاد در راه خدا و کمک به رزمندگان اسلام با مراعات اعتدال دلالت می‌کند؛ به عبارت دیگر طبق این فراز، علاوه بر سفارش به جهاد بدنی، سفارش به جهاد مالی نیز شده است؛ البته به شرط رعایت اعتدال و اینکه مسلمانان را از هرگونه افراط و تفریط بازداشته است.

دوم. «وَلَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: از این فراز استفاده می‌شود که جهاد در راه خدا افتادن در تهلکه نیست.

براین اساس باید گفت پس از واکاوی در طایفه نخست آیات جهاد می‌توان نتیجه گرفت که این آیات نه تنها مسئله جهاد دفاعی را مطرح کردند، بلکه ظهور در مشروعیت جهاد ابتدایی و سیر تشریح حکم این فرع مهم فقهی دارد؛ هرچند منکران مشروعیت جهاد ابتدایی، این آیات را فقط دال بر مشروعیت جهاد دفاعی و نفی مشروعیت جهاد ابتدایی دانسته‌اند!

۳. بررسی مسئله نسخ در آیات محل بحث

اکنون نوبت این بحث است که در طایفه نخست آیات جهاد، آیا اساساً مسئله نسخ مطرح است یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت دو نظر اساسی درباره نسخ در این طایفه از آیات وجود دارد که ابتدا تبیین و سپس ارزیابی می‌شوند.

۱-۳. نظریه وجود و امکان نسخ در آیات جهاد

برخی به وجود نسخ در طایفه نخست آیات جهاد قائل اند که در این باره چند ادعا دارند: ادعای یکم. آیه ۱۹۰ سوره بقره: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ»، ناسخ فراز «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» در آیه ۷۷ سوره نساء، دال بر وجوب کف، صفح و عفو است. ادعای دوم. صدر آیه ۱۹۰ سوره بقره: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ»، منسوخ به چند آیه است:

۱. ناسخ، فراز «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» در آیه ۳۶ سوره توبه است؛ چه صدر آیه ۱۹۰ سوره بقره، قتال را با مشرکانی مجاز می‌شمارد که با مسلمانان می‌جنگند، ولی آیه ۳۶ سوره توبه، قتال را با همه مشرکان — اعم از جنگجو و غیرجنگجو — جایز می‌شمارد.

۲. ناسخ، فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره است؛ چه صدر آیه ۱۹۰ سوره بقره، قتال را با مشرکانی مجاز می‌شمارد که با مسلمانان می‌جنگند، ولی آیه ۱۹۱ سوره بقره، قتال را با هر مشرکی در هر مکانی جایز می‌شمارد.

۳. ناسخ، فراز «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» در آیه ۲۹ سوره توبه است که امر به قتال می‌کند؛ چه صدر آیه ۱۹۰ سوره بقره، قتال را با مشرکانی مجاز می‌شمارد که با مسلمانان می‌جنگند، ولی آیه ۲۹ سوره توبه، قتال را با همه مشرکانی جایز می‌شمارد که به خدا و معاد ایمان نیاوردند.

۴. ناسخ، فراز «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» در آیه ۵ سوره توبه است؛ چه صدر آیه ۱۹۰ سوره بقره، قتال را با مشرکانی مجاز می‌شمارد که با مسلمانان می‌جنگند، ولی آیه ۵ سوره توبه قتال را با هر مشرکی در هر مکانی مجاز شمرده است.

ادعای سوم. فراز «وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، منسوخ به فراز «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» در آیه ۱۹۳ سوره بقره است؛ چه آیه ۱۹۱ سوره بقره، مقاتله با مشرکان را در مسجدالحرام در صورتی مجاز می‌شمارد که آنها در مسجدالحرام شروع به قتال کنند، ولی آیه ۱۹۳ سوره بقره، قتال را تا وجود کفر و شرک ادامه دار می‌شمارد.

ادعای چهارم. فراز «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» در آیه ۱۹۴ سوره بقره، منسوخ به فراز «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» در آیه ۳۶ سوره توبه است؛ چه طبق آیه ۱۹۴ سوره بقره، جنگ با مسلمانان با شکستن حرمت ماه حرام، حق مقابله به مثل برای مسلمانان ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که هر مسلمانی فقط اجازه دارد همانند همان تعدی که کافری به مسلمانی روا می‌دارد، بر او روا دارد، ولی در آیه ۳۶ سوره توبه، دستور مقاتله و مقابله با همه مشرکان داده شده است.

قول به امکان و وجود نسخ در میان مفسران شیعه و به خصوص مفسران اهل سنت طرفدار دارد:

الف) در میان امامیه، مسئله نسخ به ائمه اطهار علیهم‌السلام نسبت داده شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: کتاب نخست. در تفسیر نور الثقلین (ر.ک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۷۸)؛ فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره، نسخ فراز «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزُّكُوتَ» در آیه ۷۷ سوره نساء و فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، نسخ فراز «وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ» در آیه ۴۸ سوره احزاب دانسته شده است. کتاب دوم. در بحار الأنوار باب نوادر الغزوات و باب ما ورد عن أمير مؤمنان صلوات الله عليه في أصناف، علامه مجلسی از تفسیر نعمانی دایره نسخ را وسیع شمرده است. کتاب سوم. در مجمع البیان فی تفسیر القرآن، شیخ طبرسی آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» را نخستین آیه در باب قتال شمرده است که وقتی نازل شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط با مشرکانی که با ایشان مقاتله می‌کردند، مقاتله کرد و با آنها که مقاتله نکردند، مقاتله نکرد تا این آیه نازل شد: «اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم»؛ پس این آیه منسوخ است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۰). علامه طباطبایی با رد نسخ اعلام شده در این روایت، آن را اجتهاد راویان می‌شمارد و آیه را از قبیل تعمیم حکم بعدالخاص می‌شمارد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۱)، در حالی که آیه از قبیل تعمیم حکم بعدالعام است؛ چون علامه فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» را نه شرط و نه قید احترازی گرفته است؛ در نتیجه آیه ۱۹۰ سوره بقره نباید عنوان خاص داشته باشد، بلکه

عام است. باتوجه به مطالب مذکور، آیه بعد نیز عام است. البته شاید مقصود علامه این است که بر فرض شرطیت فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره، خدای تبارک و تعالی فرموده است: «در درجه نخست، با آنها که با شما می‌جنگند، بجنگید» و در آیه بعد می‌فرماید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ»، سپس در آیه ۱۹۳ می‌فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»؛ بنابراین از قبیل ذکر عام بعد از خاص می‌شود.

ب) در میان اهل سنت نیز افرادی همچون عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن جوزی (م ۵۹۷ق) در کتاب *نواسخ القرآن* (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۷۰) و محمد بن احمد انصاری قرطبی (م ۶۷۱ق) در کتاب *الجامع فی أحكام القرآن* (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۹) و بسیاری دیگر به نسخ قائل‌اند.

۳-۲. نظریه عدم وجود و امتناع نسخ در آیات جهاد

در برابر نظر نخست، برخی قائل‌اند که اصلاً هیچ نسخی در میان این آیات وجود ندارد. این نظریه نیز در میان مفسران شیعه و اهل سنت قائلانی دارد. اینان دو ادعا دارند: ادعای نخست. تدریجی بودن آیات قرآن، نافی نسخ است؛ بدین بیان که مسلمانان ابتدا مأمور به «کف» بودند، ولی بعد کف منتفی شد؛ زیرا موضوع «کف» جایی بود که مسلمان‌ها اندک بودند و قدرت نداشتند. سپس خدا مرحله به مرحله اجازه قتال داد. ابتدا فرمود «اذن للذین یقاتلون»، سپس فرمود: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ»؛ با آنها که با شما می‌جنگند، بجنگید». در مرحله آخر نیز فرمود: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» و «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً». این نظر علامه طباطبایی است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۴).

ادعای دوم. انکار بنیادین وجود نسخ در قرآن است. عده‌ای از مفسران اهل سنت ادعای ناسخیت و منسوخیت را در ۱۳۸ آیه از قرآن مطرح کرده‌اند، در حالی که اگر در معانی این آیات دقت شود، در هیچ‌یک از این آیات مسئله نسخ واقع نشده است. این نظر محقق خوئی است (ر.ک: خوئی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷).

محقق خوئی به برخی ادعاهای مطرح در این باره پرداخته، آن را رد کرده است: ادعای نخست. منسوخیت آیه ۱۹۱ سوره بقره به وسیله آیه ۵ سوره توبه. بنابر نقل

محقق خویی *ابوجعفر نحاس* براین باور است که طبق دیدگاه مشهور، فراز «وَلَاتُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، منسوخ است به آیه ۵ سوره توبه که فرمود: «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»، در حالی که به نظر محقق خویی، آیه ۱۹۱ سوره بقره منسوخ نیست، بلکه محکم است و قول نسخ باطل می‌باشد؛ بدین بیان که اگر مستند نسخ آیه ۵ سوره توبه باشد، اشکال این است که آیه ۱۹۱ سوره بقره، خاص و آیه ۵ سوره توبه، عام می‌باشد و روشن است که خاص، قرینه بر مقصود از عام و مخصوص عام است؛ اعم از اینکه خاص از نظر صدور از متکلم، پیش از عام یا پس از عام وارد شده باشد و میان خاص و عام، تنافی وجود ندارد. اگر مستند منسوخیت، روایت دستور پیامبر اکرم ﷺ به قتل *عبدالله بن عبد العزی بن خطل* در فتح مکه باشد، این استدلال به دو اشکال باطل است: اشکال نخست، این روایت، خبر واحد است و خبر واحد نمی‌تواند مستند نسخ باشد؛ اشکال دوم، روایت مذکور از محلات اختصاصی پیامبر ﷺ بوده، برای دیگران مجاز نیست؛ پس وجهی برای نسخ آیه وجود ندارد (خویی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۳۰۳).

به نظر می‌رسد بر خلاف نظر محقق خویی، رابطه فراز مذکور در آیه ۱۹۱ سوره بقره و فراز مذکور در آیه ۵ سوره توبه، به دلیل ظهور عرفی، منسوخ و ناسخ است، نه خاص و عام؛ زیرا در مباحث اصول فقه به تفصیل آمده است که در مواردی که عام پس از ورود خاص می‌آید، مسئله میان دو راه، دوران دارد: راه نخست. مخصص عام قرارداد خاص مقدم؛ راه دوم. ناسخ خاص قرارداد عام مؤخر. ظهور عرفی نیز راه دوم را تقویت می‌کند؛ زیرا در دلیل «لَا تُكْرِمُ الْفَسَاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» به عنوان خاص و دلیل «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» به عنوان عام، مسئله از مصادیق راه نخست می‌باشد، ولی در فراز «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» در آیه ۵ سوره توبه و حتی بنا بر نظر برخی، فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره یا فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» در آیه ۱۹۳ سوره بقره که مسئله شدت قتال با کفار مطرح می‌شود، نمی‌توان مسئله عام و خاص را مطرح کرد و حق با مشهور است و باید این دلایل را ناسخ فراز «وَلَاتُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره قرار داد.

ادعای دوم. منسوخیت آیه ۲۱۷ سوره بقره به وسیله آیه ۵ سوره توبه. ابو جعفر نحاس براین باور است که فراز «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» در آیه ۵ سوره توبه، ناسخ فراز «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» در آیه ۲۱۷ سوره بقره است؛ در نتیجه قتال با مشرکان و کفار در ماه‌های حرام، مباح است، ولی محقق خوئی معتقد است اگر مستند در نسخ، آیه ۵ سوره توبه باشد، این اشکال مطرح می‌شود که ایشان به صدر آیه ۵ سوره توبه که می‌فرماید: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»، توجه نکرده است که قتال با کفار، منوط به پایان یافتن ماه‌های حرام شده است و این ادعا جداً اجنبی از مقام می‌باشد و اگر مستند در نسخ فراز «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» در آیه ۳۶ سوره توبه باشد و فراز «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» در آیه ۲۱۷ سوره بقره و حتی فراز «وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، به واسطه آیه ۳۶ سوره توبه منسوخ شده باشد، اشکال این است که آیه ۳۶ سوره توبه مطلق بوده و آیه ۲۱۷ سوره بقره مقید برای آن مطلق می‌باشد و روشن است مطلق، ناسخ برای مقید نیست، در حالی که بنابر تحقیق، هرچند در صدر آیه ۵ سوره توبه، قتال مشروط به انسلاخ ماه‌های حرام شده است، نظر محقق خوئی صحیح نیست؛ زیرا برابر فراز «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» آیه ۱۹۳ سوره بقره، حتی اگر برای رفع فتنه اقتضا کرد مسلمانان وارد مسجدالحرام شوند و کافران را بکشند، باید وارد شوند و بکشند؛ چون غایت قتال، رفع فتنه یا شرک است؛ بنابراین بر خلاف نظر محقق خوئی، ظهور آیه ۲۱۷ سوره بقره در نسخ از ظهور در تقیید و تخصیص بسیار قوی‌تر است.

اما محقق خوئی متعرض دو ادعای دیگر در مورد نسخ نشدند؛ از جمله ادعای ناسخ بودن فراز «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» در آیه ۳۹ سوره حج، با فراز اذن بر قتال «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُوكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره و منسوخیت فراز وجوب کف و صفح «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» در آیه ۷۷ سوره نساء. یا ادعای منسوخیت فراز «وَدَعُوا أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» در آیه ۴۸ سوره احزاب، دال بر صبر کردن بر اذیت‌ها به وسیله فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ

حَيْثُ أُخْرِجُوكُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، درحالی که بر خلاف نظر ایشان، در این موارد نه مسئله عام و خاص و نه مسئله مطلق مقید را می توان مطرح کرد؛ چون در موارد مذکور، دسته ای از آیات، دال بر نهی از قتال است و دسته دیگر، دال بر امر قتال اند؛ پس هیچ راهی غیر از مسئله نسخ برای آنها وجود ندارد.

۳-۳-۱. نقد و بررسی قول عدم وجود و امتناع نسخ

۳-۳-۱-۱. عدم تنافی تدریجیت نزول با نسخ

در پاسخ به ادعای نخست، در دومین نظر مبنی بر عدم وجود و امتناع نسخ در طایفه نخست آیات، بدین پرسش که آیا تدریجیت نزولی آیات جهاد، با قول به نسخ منافات دارد یا خیر؟ باید گفت از کلمات علامه طباطبایی استفاده می شود که ایشان نزول آیات جهاد را مرحله به مرحله می داند و نتیجه می گیرد که تدریجیت با قول به نسخ منافات دارد، ولی به نظر می رسد پذیرش تدریجیت حکم آیات جهاد، نه تنها منافاتی با مسئله نسخ ندارد، بلکه اتفاقاً تدریجیت مؤید ناسخیت می باشد و با آن کاملاً سازگاری دارد؛ بدین بیان که خدای متعال مرحله به مرحله آیات جهاد را تشریح کرده، ابتدا با فراز «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» امر به نگهداری و کف می فرماید و سپس با فراز «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا»، دستور قبلی را نسخ کرده، آنگاه با فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» دستور قبلی را نسخ فرموده و بعد با فراز «قَاتِلُوا الَّذِينَ يُلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» دستور قبلی را نسخ می کند و سپس با فراز «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» دستور قبلی را نسخ فرموده است و هر مرحله ای را نسخ مرحله پیشین قرار داده است.

۳-۳-۲. نقد نظر محقق خوئی

بر خلاف انکار محقق خوئی در کتاب *البيان في تفسير القرآن* مبنی بر عدم وجود ناسخ و منسوخ در قرآن، کبرویاً و صغرویاً روایات بر وجود ناسخ و منسوخ در قرآن، تواتر اجمالی دارند؛^۱ براین اساس بحث درباره ادعای نسخ در آیات طایفه نخست جهاد

۱. محقق خوئی براین باور است که فقط آیات ناسخ و منسوخ موجود در قرآن، آیه قبله و آیه نجواست

ابتدایی، «مبنایی» می‌شود؛ بدین‌سخن که اگر مبنای عدم وجود و امتناع نسخ در قرآن پذیرفته شود، بحث نسخ در آیات جهاد معنا ندارد، ولی اگر مبنای وجود و امکان نسخ در قرآن اختیار شود، امکان جریان نسخ در آیات جهاد وجود دارد و باید بررسی شود که در این آیات، آیا نسخ تحقق یافته است یا خیر؟

به عبارت دیگر بر مبنای وجود نسخ و پس از اثبات بحث کبروی امکان نسخ در قرآن کریم و وجود قدر متیقن از نسخ القرآن بالقرآن در بحث صغروی یا وقوع نسخ در طایفه نخست آیات جهاد، شایسته است تا به دو مورد از آیاتی که دال بر این مطلب است، اشاره شود: مورد نخست، فراز «وَدَعُ أَذَاهُمْ» در آیه ۴۸ سوره احزاب که ناسخ فراز «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» در آیه ۷۷ سوره نساء است؛ مورد دوم، فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره که ناسخ آیات دال بر وجوب صفح و عفو است؛ از جمله فراز «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» (بقره: ۱۰۹).

اما باتوجه به مطالب پیش‌گفته، هرچند از روایات به‌عنوان مؤید نسخ می‌توان استفاده کرد، باید دانست جواز نسخ موقوف به وجود روایت نیست و به عرف بستگی دارد؛ همچنان‌که تخصیص و تقیید موقوف به روایت نیست و به عرف بستگی دارد، بلکه حتی در موارد عدم وجود روایت و کمال تنافی میان دو آیه‌ای که در دو زمان نازل شده‌اند و قابل جمع‌نبودن آنها از طریق تقیید و تخصیص، همچون فراز «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» در آیه ۷۷ سوره نساء دال بر وجوب کف و خودداری در برابر ظلم کافران و مشرکان و فراز «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره دال بر امر به قتال، راهی غیر از نسخ وجود ندارد؛ افزون‌براینکه در باب نسخ، چه بسا ناسخ واحد باشد و منسوخ متعدد، یا ناسخ متعدد باشد و منسوخ واحد، یا یک آیه نسبت به آیه ناسخ و همان آیه نسبت به آیه دیگر منسوخ باشد.

و موارد دیگر توجیه‌پذیر می‌باشد، درحالی‌که باید از ایشان پرسید آیا این تعداد فراوان از روایاتی که تأکید بسیاری بر وجود ناسخ و منسوخ در قرآن دارند، فقط به‌خاطر یک یا دو مورد ذکر شده‌اند یا اینکه نقل این روایات، ظهور در فراوانی و معتناهی موارد ناسخ و منسوخ در قرآن دارد؟ علاوه‌براینکه توجیه محقق‌خویی مبنی بر اینکه کلمه نسخ در روایات، در معنای غیراصطلاحی استعمال شده و از آن اراده تخصیص و تقیید شده است، صحیح نیست.

سه نظریه درباره فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» مطرح شده است: نظریه نخست، فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» قید است و فرازهای «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» در آیه ۱۹۱ سوره بقره، فراز «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» در آیه ۳۶ سوره توبه و فراز «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» در آیه ۶ سوره توبه که به صورت مطلق آمده‌اند، نسخ آن قیدند، درحالی که قید بودن مردود است، ولی بر فرض پذیرش قیدیت، دو راه حل برای دفع آن وجود دارد: راه نخست. آیات عام، نسخ قید شمرده شوند؛ بدین معنا که خدای تبارک و تعالی ابتدا با قید فرموده است: «با آنها که با شما می‌جنگند، بجنگید»، بعد قید را نسخ کرده و فرموده است: «هرجا کفار را پیدا کردید، بکشید»؛ راه دوم. جریان قاعده مطلق و مقید در آیات جهاد؛ بدین بیان که فراز «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» باید قید اطلاقات بعدی یعنی فراز «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»، «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»، «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهِبْ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» باشد و چنین نتیجه گرفته شود که خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم فقط مقاتله با کفاری را که با مسلمان‌ها می‌جنگند، مشروع فرموده است، ولی مقاتله با کفاری را که اذیت و جنگی ندارند، مشروع نکرده است، درحالی که حتی در این صورت، طبق مبنای مشهور اصولیون، عام ناص، عرفاً قابل تخصیص نیست و تصادفاً آیات جهاد از این دست می‌باشد؛ بدین بیان که عرف در مواردی که آیات عام، نص‌اند - همچون فراز «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» - قاعده عام و خاص و اطلاق و تقیید را جاری نمی‌کند، ولی اگر فقط فراز «وَأَقْتُلُوهُمْ» آمده بود، این امکان بود که ضمیر «هم» به مشرکانی بازگشت داده شود که با مسلمانان می‌جنگند، ولی پس از آن فرموده است: «حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» یا «حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ»؛ یعنی هرجا مشرکان را یافتید، بکشید؛ از این رو اطلاق و تقیید جایگاهی ندارد. درحقیقت در این موارد، دو مبنای اصولی وجود دارد: مبنای نخست، نظریه مشهور که ملاک تقیید و تخصیص را امری عرفی دانسته، عرف ملاک تخصیص را ناص بودن خاص می‌شمارد، نه ناص بودن عام؛ یعنی خاص ناص، عام را تخصیص می‌زند، نه خاص، عام ناص را و گفته می‌شود: «الخاص يخصص العام لأنه ناص». پس اگر عام، ناص باشد، به هیچ عنوان

قاعده تقیید و تخصیص جریان نمی‌یابد و اتفاقاً آیات جهاد از این دست‌اند و آیات عام، ناص‌اند. از نظر اصولی ممکن است یک آیه قید باشد و ده آیه، مطلق یا عام باشند؛ بنابراین آیه «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» عام ناص است؛ زیرا الف و لام در کلمه «الْمُشْرِكِينَ» جمع محلی است و دیگر به قید «كَافَّةً» یا قیود «حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» و «حَيْثُ تَفْتَنُوهُمْ» نیازی نبود و در این صورت دیگر نمی‌توان فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» را مقیّد کلمه «الْمُشْرِكِينَ» دانست، بلکه باید عام را ناسخ خاص دانست؛ یعنی ابتدا فرموده است اگر مشرکان با مسلمانان قتال کردند، با آنها بجنگید، ولی بعد می‌فرماید مشرکان را هر جا یافتید، بکشید.

مبنای دوم. نظریه شاذّ که عام ناص را قابل تقیید می‌شمارد، در حالی که این قول باطل است و اشکالاتی دارد: اشکال نخست، قید بودن فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» پذیرفته نشد؛ اشکال دوم، بر فرض پذیرش قیدیت فراز مذکور، در مواردی که ظهور عام در عموم، اظهر از ظهور خاص در خصوص باشد، عام اظهر، مقدم است؛ زیرا بحث عام و خاص یا اطلاق و تقیید، بحثی عرفی است و عرف در موارد ظاهر بودن خاص، مثل اینکه مولا بگوید «اگر مشرکان با مسلمانان قتال کردند، با آنها بجنگید» و اظهر بودن عام همچون زمانی که مولا بگوید «مشرکان را هر جا پیدا کردید، بکشید»، حکم می‌کند که مولا از خاص ظاهر دست برداشته، عام اظهر را مقدم و ناسخ خاص شمرده است.

نتیجه

بر اساس مطالب پیش‌گفته، آیات طایفه اول، به‌خوبی بر مسئله جهاد ابتدایی دلالت دارد؛ به‌خصوص اینکه آیات مذکور معلل به دو علت یا دو غایت برای جهاد ابتدایی بود که از فراز «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَّيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» استفاده شد: نخست، اینکه فتنه یا شرک نباشد؛ دوم، اینکه طاعت و دین برای خدا باشد و طاعت دیگری در جامعه نباشد.

همچنین گفته شد حتی بنابر اینکه فراز «الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ» در آیه ۱۹۰ سوره بقره، قید دانسته شود و مفهوم آیه این‌گونه شود که «فقط با مشرکانی بجنگید که با شما مقاتله



می‌کنند، ولی با مشرکانی که با شما مقاتله نمی‌کنند، نجنگید»، گرچه این آیه از محل بحث خارج می‌شود و مسئله جهاد دفاعی را مطرح می‌کند، ولی بی‌شک آیات بعدی دلالت بر مسئله جهاد ابتدایی دارد و ناسخ آیه قبلی است و می‌فرماید: «با مشرکانی که با شما نمی‌جنگند نیز بجنگید».

منابع

١. ابن ابى ثعلبه، يحيى بن سلام؛ التصاريف لتفسير القرآن مما اشتبهت أسمائه و تصرفت معانيه؛ تونس: الشركة التونسية للتوزيع، ١٩٧٠م.
٢. ابن جوزى، ابوالفرج؛ نواسخ القرآن؛ بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٥ق.
٣. ابن فارس، احمد؛ معجم مقائيس اللغة؛ ج ١، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٠٤ق.
٤. اردبيلى، احمد بن محمد؛ زبدة البيان؛ ج ١، تهران: المكتبة الجعفرية.
٥. ازهرى، محمد بن احمد؛ تهذيب اللغة؛ ج ١، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
٦. جصاص، احمد بن على؛ أحكام القرآن؛ ج ٣، بيروت: چاپ عبدالسلام محمد عlishاهين، ١٤١٥ق.
٧. حرّ عاملى، محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة؛ ج ١، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩ق.
٨. حسينى حائرى، سيد كاظم؛ الكفاح المسلح؛ قم: الرسول المصطفى، [بى تا].
٩. حلى، يحيى بن سعيد؛ الجامع للشرائع؛ ج ١، قم: مؤسسه سيدالشهداء العلميه، ١٤٠٥ق.
١٠. خويى، سيد ابوالقاسم؛ البيان فى تفسير القرآن؛ ج ١، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخويى، ١٤٣٠ق.
١١. راغب اصفهانى، محمد بن حسين؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ سوريه: دارالعلم والدار الشاميه، ١٤١٢ق.
١٢. راوندى، قطب الدين سعيد بن عبدالله؛ فقه القرآن؛ ج ٢، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٥ق.
١٣. رشيد رضا، محمد؛ تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار؛ ج ٢، ١٣٦٦ق.

۱۴. سیوری، مقداد بن عبدالله؛ کنز العرفان فی فقه القرآن؛ ج ۱، قم: انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ق.
۱۵. سیوطی، جلال الدین عبدالله بن ابی بکر؛ الدرّ المشور فی التفسیر بالمأثور؛ ج ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۶. صالحی نجف آبادی، نعمت الله؛ جهاد در اسلام؛ تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
۱۷. صدوق، علی بن حسین؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۲۱. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ نور الثقلین؛ ج ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۲۲. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۳. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۱، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۴. کاظمی، فاضل جواد؛ مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۵. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱، تهران: مرکز کتاب لترجمه والنشر، ۱۴۰۲ق.
۲۶. مطهری، مرتضی؛ جهاد؛ ج ۶، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۲۷. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام؛ ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

